

درباره طبیعت‌گرایی روش‌شناختی

حسین کامکار

به نام خداوند

در این نوشتار، بنا دارم به اختصار توضیح دهم که چرا به «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی» (Methodological Naturalism) ملتزم نیستم.

پیش از هر چیز لازم است تعریف مختصری از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی ارائه بدهم. در فلسفه معاصر، دو کاربرد کاملاً متفاوت برای تعبیر «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی» وجود دارد. کاربرد اول که موضوع نوشتار حاضر نیست، عبارت است از یک نظریه در روش‌شناسی فلسفی که بیان می‌دارد در فلسفه، روش‌شناسی‌ای مشابه با علم^۱ برقرار است و این دو تفاوت ذاتی‌ای با هم ندارند.^۲ کاربرد دوم، در مباحث «علم و دین» مطرح است و نظریه‌ای درباره روش‌شناسی علم است و نسبت روش‌شناسی علم را با باورهای دینی می‌سنجد. این فرضیه را که به اختصار آن را MN می‌نامیم، می‌توان با دو بیان، صورت‌بندی کرد:

صورت‌بندی اول (MN₁): در روش‌شناسی علم، ارجاع به امور فراطبیعی روا نیست.

صورت‌بندی دوم (MN₂): در روش‌شناسی علم، ارجاع به باورهای دینی روا نیست.

کسانی که با MN مخالفت کرده‌اند دلایل متفاوتی برای مخالفت خود ابراز کرده‌اند. من برای این که موضع خود را شفاف کنم، سعی می‌کنم دلایلی را مرور می‌کنم که می‌توان به سود MN اقامه کرد و نشان می‌دهم این دلایل با باور راست‌گیشانه به اسلام سازگاری

^۱ در نوشتار حاضر، هر جا سخن از علم است به صورت پیش‌فرض مقصود علم تجربی (Science) است.
^۲ SEP: Methodological naturalists see philosophy and science as engaged in essentially the same enterprise, pursuing similar ends and using similar methods. <https://plato.stanford.edu/entries/naturalism/> (2022)

ندارند. در روند این بحث، مقصود من از باور راست‌گیشانه به اسلام نیز روشن خواهد شد.

مرحله‌ی یکم: نفی طبیعت‌گرایی فیلسوفانه

مقصود از طبیعت‌گرایی فیلسوفانه (PN) این است که بگوییم امر فراطبیعی وجود ندارد. نظریه PN اکیداً و به‌وضوح با اسلام و سایر ادیان ابراهیمی در تضاد است. خداوند و ملائکه و امور غیبی جهان که ایمان به آن‌ها شرط بایسته‌ی ایمان اسلامی است اموری هستند که شهوداً فراطبیعی‌اند. اگر کسی PN را بپذیرد، معقول است که MN را نیز بپذیرد، ولی مقدم این شرطی، با اسلام ناسازگار است.

دقت کنید که ادعای من این نیست که MN به PN می‌انجامد.

مرحله‌ی دوم: گذر از دئیسم و پذیرش فعل خاص الهی

مقصود از نگاه دئیستی (به اختصار: D) این است که خداوند را به‌مثابه‌ی خالق / طراح جهان بپذیریم ولی فعل خاص خداوند در جهان (مثل معجزات یا وحی الهی) را نپذیریم و کنش‌گری الهی را صرفاً به خلق جهان به‌مثابه‌ی یک نظام خودکار محدود نمائیم.

اگر کسی D را بپذیرد، معقول است که MN را هم بپذیرد، اما D با خوانش راست‌گیشانه از اسلام اکیدا ناسازگار است.

باز هم ادعای من این نیست که MN به D می‌انجامد.

مرحله‌ی سوم: محدود کردن قلمروی علم

هواداران خدا‌باور MN معمولاً بر محدودیت قلمروی علم تأکید می‌کنند. از نظر آن‌ها هدف / شأن علم، بررسی هر واقعیتی نیست (AIM). این فرضیه از دو جنبه علم را محدود می‌کند:

جنبه‌ی اول (AIM_1): علم قرار نیست همه‌ی واقعیت‌ها / موجودات جهان را مورد بررسی قرار دهد (محدود کردن اشیائی که موضوع علم هستند).

جنبه‌ی دوم (AIM_2): علم قرار نیست یک واقعیت را از همه‌ی جنبه‌ها و حیثیات آن مورد بررسی قرار دهد (محدود کردن جنبه‌های بررسی علمی).

به نظر من با پذیرش AIM می‌توان MN و خداباوری را سازگار کرد، اما این برای سازگاری AIM با اسلام کافی نیست و این در ادامه‌ی نوشتار روشن خواهد شد.

مرحله‌ی چهارم: تداخل قلمروی علم و قلمروی دین

نظریه‌هایی درباره‌ی دین وجود دارند که به صورت پیشینی (یعنی پیش از مراجعه به متن دین) برای دین قلمرو تعیین می‌کنند، و به صورت پیشینی، انتظاراتی از دین را ارائه می‌کنند. این نظریه‌ها را با PR نشان می‌دهم. این نظریه‌ها گاه یک موضع حداقلی در باب قلمروی دین دارند، تا حدی که شأن باورهای دینی و تبیین‌های دینی به نحوی محدود شوند که هیچ تداخلی بین موضوع علم و دین باقی نماند ($PR-MIN$ مثل موضع برخی از روشن‌فکران دینی مسلمان) و گاه یک موضع حداکثری، به صورتی که دست‌کم جنبه‌هایی از باورهای دینی و تبیین‌های دینی موضوع مشترکی با علم داشته باشند ($PR-MAX$).

در رویکردهای $PR-MIN$ و با فرض پذیرش AIM ، پذیرش MN معقول خواهد بود، و در این صورت، هیچ تعارضی بین علم و دین امکان‌پذیر نیست.

اما نگاه‌های $PR-MIN$ با خوانش راست‌گیشانه از اسلام سازگار نیست.

گذشته از این، من مدافع روی‌کرد پیشینی به بحث قلمروی دین نیستم، خواه نتیجه‌ای حداقلی از آن گرفته شود یا نتیجه‌ای حداکثری. در نقطه‌ی مقابل، می‌توان در نظر گرفت که خود متن یک دین به صورت پسینی (پس از مراجعه به متن دین) به ما

نشان دهد که چه قلمرویی برای آن در نظر بگیریم و چه انتظاری از آن دین داشته باشیم. این موضع را با PS نشان می‌دهم.

اگر دینی (شاید مثل آیین بودا، شاید هم نه) وجود داشته باشد که متن دین، فاقد تداخل موضوعی با مباحث علمی باشد، برای پیروان آن دین معقول است که MN را بپذیرند.

درباره‌ی دین اسلام و با خوانش راست‌کیشانه از آن، مواردی از تداخل موضوعی بین علم و دین یافت می‌شود، و حتی مواردی از تعارض بین نظریه‌ی دینی و نظریه‌ی علمی وجود دارد. مثلاً درباره‌ی انسان نخستین، نظریه‌ی راست‌کیشانه از اسلام عبارت است از خلقت آدم علیه‌السلام بدون پدر و مادر از گل و دمیدن روح الهی در آن، و ایده‌ی نظریه‌ی فرگشت عبارت است از پیدایش انسان خردمند از گونه‌های منقرض‌شده‌ای از انسان‌سانان که نهایتاً به شامپانزه‌ها می‌رسد. در این جا شاهد یک تعارض بین نظریه‌ای دینی و نظریه‌ای علمی هستیم.

البته برای استدلال حاضر و روشن شدن موضع من، نیازی نیست که «وقوع» تعارض بین علم و دین را بپذیریم، بلکه «امکان» آن نیز کفایت می‌کند.

مرحله‌ی پنجم: نفی تقدّم پیشین به سود معرفت علمی

اگر علم و دین درباره‌ی موضوع واحدی سخن بگویند یعنی هر دو می‌توانند در قبال یک موضوع معرفت‌بخش باشند. اگر بنا بر دلایلی (مثل شکاکیت در باب اعتبار متون دینی یا شکاکیت در دلالت آن‌ها)، همواره دلایل علمی را بر دلایل دینی تقدّم ببخشیم، در این صورت پذیرش MN نیز معقول است. در این صورت، تعارض‌های علم و دین همواره به سود علم حل خواهند شد.

اما اگر در باب موضوعاتی از این دست، قائل به گفتگو بین علم و دین باشیم، و در مواردی این فرض را ممکن بدانیم که یک فرضیه‌ی علمی را به سود یک فرضیه‌ی قوی‌تر

دینی کنار بگذاریم، یا حتی بین دو نظریه‌ی رقیب که شواهد تجربی یکسانی دارند بر اساس سازگاری‌شان با دین، یکی را از نظر معرفتی ترجیح دهیم، در این فرض، می‌توان باوری دینی را تضعیف‌گر یا تقویت‌کننده‌ی یک نظریه‌ی علمی در مقام توجیه معرفتی (Epistemic Justification) تلقی کرد. در چنین حالتی MN_2 به صراحت نقض شده است. اگر متعلق چنین باوری، ارجاع به امر فراطبیعی نیز باشد در این صورت MN_1 نیز نقض خواهد شد.

به عنوان مثال، نظریه فعلی فرگشت را E می‌نامیم. فرض کنید نظریه‌ی علمی جدیدی (مثل E') در باب تکامل موجودات زنده مطرح شود که دو ویژگی داشته باشد: (۱) شواهد تجربی به یک اندازه از E و E' حمایت کنند، و (۲) E' با خوانش راست‌کیشانه از اسلام سازگار (یا حتی منسجم‌تر) باشد. در چنین شرایطی، معقول است که E' را بر E از نظر معرفت‌شناختی ترجیح بدهیم، چرا که تبیین بهتری است و با شواهد دینی نیز سازگار/ منسجم‌تر است. حتی اگر هیچ‌گاه نظریه‌ای مثل E' کشف نشود، کسی که با نتیجه‌ی این آزمایش ذهنی موافق باشد، MN را کنار گذاشته است.

و الحمد لله

۱۴۰۱/۰۹/۲۳ - تهران